

و فتنه ای که باطنی در خرد و خردی
و فتنه ای که باطنی در خرد و خردی
و فتنه ای که باطنی در خرد و خردی

در درگاه شان در نبودن بعضی کلمات
مردم عوام هم در بعضی کلمات
فانزای مردم که در بعضی کلمات
در درگاه شان در نبودن بعضی کلمات
مردم عوام هم در بعضی کلمات
فانزای مردم که در بعضی کلمات

برده آتی یعنی پیش از آنکه راه استغاثه بارگاه ما گشوده از شکایت
نماید بدرگاه خدای عزوجل از ماشکوه بوجه نمود و پیدست که نکون کرد
دین عجز و ضعف مرد و نود و ایدم معرفت راه چاره و شناخت
روی کارت مرفوع چه موجب فرموده اند که بر باد شایان عالیشان
و جهت که ترجم ایشان بر کافه مردم عجم داشته باشد و در غرضی از جهان
چهار ایشان شدید نباشد آتی و تقریر این مرفوع است که عنایت عام
در رفت خاص ملوک در طریق حسن سلوک با عوام و خواص قضا
اند آرد که در همه حال دیر بار و دشوار حجاب نبوده گاه گاه بکنار
بفوق بول و رخصت وصول در گاه ختصاص بخشند تا بکلمه و خوب
ستوی که مقتضای عدل احسانت سهولت بار بر اهل قرب
و بعد بیکسان شده دشواری حسی و دخول بر بیکسان
آسان کرد و راه یافتن درویشان مردم پریشان به بساط قز
ایشان دشوار و دور از کار نباشد و قریح جهت آنکه منع مردم
بار طلب از درگاه ملوک همانا و برام ساختن آانی و آمان
همکناست بسوی دشمنان انتمی و توضیح این ابهام است که
از جانب ملوک ابواشب آسانی رخصت نهول گاه دخول بارگاه
خود بگاه بار بر روی محتاجان برقع حجاب

و فتنه ای که باطنی در خرد و خردی
و فتنه ای که باطنی در خرد و خردی
و فتنه ای که باطنی در خرد و خردی

در راهی حاجات عسوم سپاه و رعیت بل نمودن راه عرض نیاز
خصوص اولیای دولت بسوی درگاه اعدای ملک و ملت
مرفوع مزبان لایت همدان بجان عدم زکات از علت
عزل خود بقصد استیضار استفسار نماید و بسبب
مردان کار و مردمان عملد از بنسزله آلات حرب و ادوات
پیکار اند که بگاه بیکاری یکی را در نیایم جا داده با اهتمام تمام پردازند
تا آنگاه که تقاضای مصلحت وقت صواب بند کار در آرند و بدین
مثلاً اعمال مقتضای صلاح حال در ساخت اغترال استراحت
جا داده در نکوداشت همگان فرو گذاشت نمایند و در صورت
ضرورت استعمال شکر و استعمال ساخته در کمال شکر و احترام
کار فرمایند و هر دو صورت جای التزام شکرگزاری و خرسندیت
نه مقام عدم خوشنودی و نکایتمندی نهی و نظیر حاصل توفیق مذکور
ست قصه دستور صائب تدبیر صاحب خامه و مشیر
محمد ط و زریع قرب خاندان آخرین و الیایان کشمیر زمیندار
ان سرزمین آسمان نشان از و بوکالیسی بادشاه فلک جا
خورشید نشان مانگه که توفیق کردن نشان جلال الدین محمد اکبر
باو توفیق احف قران انتقال یافت و ستر جمله از ان نیست

در راهی حاجات عسوم سپاه و رعیت بل نمودن راه عرض نیاز
خصوص اولیای دولت بسوی درگاه اعدای ملک و ملت
مرفوع مزبان لایت همدان بجان عدم زکات از علت
عزل خود بقصد استیضار استفسار نماید و بسبب
مردان کار و مردمان عملد از بنسزله آلات حرب و ادوات
پیکار اند که بگاه بیکاری یکی را در نیایم جا داده با اهتمام تمام پردازند
تا آنگاه که تقاضای مصلحت وقت صواب بند کار در آرند و بدین
مثلاً اعمال مقتضای صلاح حال در ساخت اغترال استراحت
جا داده در نکوداشت همگان فرو گذاشت نمایند و در صورت
ضرورت استعمال شکر و استعمال ساخته در کمال شکر و احترام
کار فرمایند و هر دو صورت جای التزام شکرگزاری و خرسندیت
نه مقام عدم خوشنودی و نکایتمندی نهی و نظیر حاصل توفیق مذکور
ست قصه دستور صائب تدبیر صاحب خامه و مشیر
محمد ط و زریع قرب خاندان آخرین و الیایان کشمیر زمیندار
ان سرزمین آسمان نشان از و بوکالیسی بادشاه فلک جا
خورشید نشان مانگه که توفیق کردن نشان جلال الدین محمد اکبر
باو توفیق احف قران انتقال یافت و ستر جمله از ان نیست

در راهی حاجات عسوم سپاه و رعیت بل نمودن راه عرض نیاز
خصوص اولیای دولت بسوی درگاه اعدای ملک و ملت
مرفوع مزبان لایت همدان بجان عدم زکات از علت
عزل خود بقصد استیضار استفسار نماید و بسبب
مردان کار و مردمان عملد از بنسزله آلات حرب و ادوات
پیکار اند که بگاه بیکاری یکی را در نیایم جا داده با اهتمام تمام پردازند
تا آنگاه که تقاضای مصلحت وقت صواب بند کار در آرند و بدین
مثلاً اعمال مقتضای صلاح حال در ساخت اغترال استراحت
جا داده در نکوداشت همگان فرو گذاشت نمایند و در صورت
ضرورت استعمال شکر و استعمال ساخته در کمال شکر و احترام
کار فرمایند و هر دو صورت جای التزام شکرگزاری و خرسندیت
نه مقام عدم خوشنودی و نکایتمندی نهی و نظیر حاصل توفیق مذکور
ست قصه دستور صائب تدبیر صاحب خامه و مشیر
محمد ط و زریع قرب خاندان آخرین و الیایان کشمیر زمیندار
ان سرزمین آسمان نشان از و بوکالیسی بادشاه فلک جا
خورشید نشان مانگه که توفیق کردن نشان جلال الدین محمد اکبر
باو توفیق احف قران انتقال یافت و ستر جمله از ان نیست

و کارکنان خود میداند **توقع** عذر او بوجه عذر غیر وجه و نمانند
 است و چگونه سعادت قائل در باب مقتول بحواله قتل خود با
 قتل مقبول در باب عتقول تواند بود انتی و حاصل این توقع و شیخ
 مطابق نظرون بعضی از احادیث طریق اهل بیت علیه السلام
 چنانچه از امام ائمه انام امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که
 در باب علامیکه موجب فرموده صاحب خود شخصی را قتل آورده
 بود فرمودند که **وَهْلُ عَبْدِ الرَّجُلِ لَأَكْبَرُ مِنْ قَتْلِ اللَّهِ**
 و لیستودع العبد السجین یعنی نماند علام مرد الا مانند مشیر
 او سید او را اضماعن نموده علام را مجبوس سازند و در
 روایتی بجای لفظ الا کسیفه الا کصاه واردست از حضرت
 امام باقر بن جعفر صادق علیه السلام نیز منقولست که سید را بجای
 و صاخص نمایند بیکسجهول فقه بنابر ظاهر حکم کتاب حیث قال الله تعالی
النَّفْسُ بِالنَّفْسِ خلاف نیست به ظاهرست که مراد ازین نفس قائل
 و مباشرت نه امر و هم چنین اخبار متعدده از جمله روایات حضرت ابی جعفرست
 علیه السلام که عید مامور القتل آرند و سید امر را مجبوس ابدی
 نکا پدارند و از روی تاویل برده و حسب سابق را برین معنی
 حمل کرده اند که مراد ازین امر است که عادت او

در این کتاب در باب مقتول بحواله قتل خود با قتل مقبول در باب عتقول تواند بود انتی و حاصل این توقع و شیخ مطابق نظرون بعضی از احادیث طریق اهل بیت علیه السلام چنانچه از امام ائمه انام امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که در باب علامیکه موجب فرموده صاحب خود شخصی را قتل آورده بود فرمودند که و هله عبد الرجل لاکبر من قتل الله و لیستودع العبد السجین یعنی نماند علام مرد الا مانند مشیر او سید او را اضماعن نموده علام را مجبوس سازند و در روایتی بجای لفظ الا کسیفه الا کصاه واردست از حضرت امام باقر بن جعفر صادق علیه السلام نیز منقولست که سید را بجای و صاخص نمایند بیکسجهول فقه بنابر ظاهر حکم کتاب حیث قال الله تعالی النفس بالنفس خلاف نیست به ظاهرست که مراد ازین نفس قائل و مباشرت نه امر و هم چنین اخبار متعدده از جمله روایات حضرت ابی جعفرست علیه السلام که عید مامور القتل آرند و سید امر را مجبوس ابدی نکا پدارند و از روی تاویل برده و حسب سابق را برین معنی حمل کرده اند که مراد ازین امر است که عادت او

در این کتاب در باب مقتول بحواله قتل خود با قتل مقبول در باب عتقول تواند بود انتی و حاصل این توقع و شیخ مطابق نظرون بعضی از احادیث طریق اهل بیت علیه السلام چنانچه از امام ائمه انام امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که در باب علامیکه موجب فرموده صاحب خود شخصی را قتل آورده بود فرمودند که و هله عبد الرجل لاکبر من قتل الله و لیستودع العبد السجین یعنی نماند علام مرد الا مانند مشیر او سید او را اضماعن نموده علام را مجبوس سازند و در روایتی بجای لفظ الا کسیفه الا کصاه واردست از حضرت امام باقر بن جعفر صادق علیه السلام نیز منقولست که سید را بجای و صاخص نمایند بیکسجهول فقه بنابر ظاهر حکم کتاب حیث قال الله تعالی النفس بالنفس خلاف نیست به ظاهرست که مراد ازین نفس قائل و مباشرت نه امر و هم چنین اخبار متعدده از جمله روایات حضرت ابی جعفرست علیه السلام که عید مامور القتل آرند و سید امر را مجبوس ابدی نکا پدارند و از روی تاویل برده و حسب سابق را برین معنی حمل کرده اند که مراد ازین امر است که عادت او

باین معنی جاری باشد که عهده خود را با اعضا و احوال تمام بر قتل مردم مجبور دارد در صورت قتل و بنا بر وجوب دفع ضرر و مناسا کار زلازل و عباد بر تمام لازم است مرفوع موجب قتل فلان از تصرف در اعمال دیوانی و اشتغال ملک مال سیطاپیت توفیق در نیو لاطا پر شسته بر و بازگشت و دیعتها که نسبت از این سبب سبک آید بر ما انتراساع اعمال از روایتی و توضیح این توفیق مبهم است که چون در و دایع و امانات

بار باب آنها زوا و مستعبر بر استعذرت لاجرم تالیه اعمال دیوان که در معنی حکم و دیعت دارد از و استر و او شده تا مگر از این استعادت که بر ما بغایت سبک آسانست و بر و بسیار دشوار و کران بود و سعادت اعادت و دایع عادت نماید مرفوع فلان عامل با قید که

جز بقایای کسی که کار چیزی از شیار نیامی فانی باقی نذار و محصلا دیوان کار تقاضا چون نفس بر و تنگ گرفته اند توفیق

ارباب دیانات و ادیان بر خلاف همکام و شن و راز کاران سهام کفایات شکر کار دیوان در تحقیق حقیقت حال و در وجود عدم مال و منال مخصوص شافی و کافی بجا زند اگر مرفوع وقوع داشته باشد از مطالعه در گذشته بحال خود شن کند از

و از خالص اموال خالصه ناموافق همان مبلغ که از و بود

در این معنی جاری باشد که عهده خود را با اعضا و احوال تمام بر قتل مردم مجبور دارد در صورت قتل و بنا بر وجوب دفع ضرر و مناسا کار زلازل و عباد بر تمام لازم است مرفوع موجب قتل فلان از تصرف در اعمال دیوانی و اشتغال ملک مال سیطاپیت توفیق در نیو لاطا پر شسته بر و بازگشت و دیعتها که نسبت از این سبب سبک آید بر ما انتراساع اعمال از روایتی و توضیح این توفیق مبهم است که چون در و دایع و امانات

بار باب آنها زوا و مستعبر بر استعذرت لاجرم تالیه اعمال دیوان که در معنی حکم و دیعت دارد از و استر و او شده تا مگر از این استعادت که بر ما بغایت سبک آسانست و بر و بسیار دشوار و کران بود و سعادت اعادت و دایع عادت نماید مرفوع فلان عامل با قید که

در این معنی جاری باشد که عهده خود را با اعضا و احوال تمام بر قتل مردم مجبور دارد در صورت قتل و بنا بر وجوب دفع ضرر و مناسا کار زلازل و عباد بر تمام لازم است مرفوع موجب قتل فلان از تصرف در اعمال دیوانی و اشتغال ملک مال سیطاپیت توفیق در نیو لاطا پر شسته بر و بازگشت و دیعتها که نسبت از این سبب سبک آید بر ما انتراساع اعمال از روایتی و توضیح این توفیق مبهم است که چون در و دایع و امانات

باین معنی جاری باشد که عهده خود را با اعضا و احوال تمام بر قتل مردم مجبور دارد در صورت قتل و بنا بر وجوب دفع ضرر و مناسا کار زلازل و عباد بر تمام لازم است مرفوع موجب قتل فلان از تصرف در اعمال دیوانی و اشتغال ملک مال سیطاپیت توفیق در نیو لاطا پر شسته بر و بازگشت و دیعتها که نسبت از این سبب سبک آید بر ما انتراساع اعمال از روایتی و توضیح این توفیق مبهم است که چون در و دایع و امانات

بصورتی که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

بوصول نرسیده بصیغه صلبه و وصل سازند مرفوع فلان لشکری
که از غایت لاوری در کارزارهای مخوف خویش ارتقا یافت صفت
دشمن دیده آثار تجلید نظمی ورود و لوازم خدمت بکار میبرد و نوبت عبادت
معهود در مسرکه حرب از آن بظان هلاک رفته تقبل آمدن موقع
نخست مبلغ پنجاه هزار در هم نقد برسم اقامت باقیم باقیام
اورسانند و مرسوم ستم او را بر ایشان مقرر دارند اگر از اولاد و حقاقد
مانده باشد و الا بنحویشان و پیوستگان او و اصل سازند
مرفوع موجب امر منهی و نفی فلان منهی از شغل آنها و اخفاء
و قرب در بار حقیقت و مینوع است که سماع مار را بحرف
سعی است امین در عقب استماع انداختن منتهای مار را بر مردم فاسد
ساخت انتهی و تقریر این که مینوع است که سراسر اخبار آن پیغمبر
بر گفتار که سبب فرط دروغ بیگالی از مرفوع جهال و قوع خالی افتاد
و از غایت سبب سبب بی بی اصل و سرشری رود داده بر ساقه
گرائی نمود چند انکار تو از استماع شرافات بی حاصل و تزیینات بار
در حق دور و نزدیک و و نیک کار بد اندک شید بود که خدا نخواسته
نیت خیر بنیاد مارا در باره بلاد و عباد از صلاح بفساد بازار
مرفوع بچه استحقاق فرموده اند که فلان تشویش

بصورتی که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است
بوصول نرسیده بصیغه صلبه و وصل سازند مرفوع فلان لشکری
که از غایت لاوری در کارزارهای مخوف خویش ارتقا یافت صفت
دشمن دیده آثار تجلید نظمی ورود و لوازم خدمت بکار میبرد و نوبت عبادت
معهود در مسرکه حرب از آن بظان هلاک رفته تقبل آمدن موقع
نخست مبلغ پنجاه هزار در هم نقد برسم اقامت باقیم باقیام
اورسانند و مرسوم ستم او را بر ایشان مقرر دارند اگر از اولاد و حقاقد
مانده باشد و الا بنحویشان و پیوستگان او و اصل سازند
مرفوع موجب امر منهی و نفی فلان منهی از شغل آنها و اخفاء
و قرب در بار حقیقت و مینوع است که سماع مار را بحرف
سعی است امین در عقب استماع انداختن منتهای مار را بر مردم فاسد
ساخت انتهی و تقریر این که مینوع است که سراسر اخبار آن پیغمبر
بر گفتار که سبب فرط دروغ بیگالی از مرفوع جهال و قوع خالی افتاد
و از غایت سبب سبب بی بی اصل و سرشری رود داده بر ساقه
گرائی نمود چند انکار تو از استماع شرافات بی حاصل و تزیینات بار
در حق دور و نزدیک و و نیک کار بد اندک شید بود که خدا نخواسته
نیت خیر بنیاد مارا در باره بلاد و عباد از صلاح بفساد بازار
مرفوع بچه استحقاق فرموده اند که فلان تشویش

بصورتی که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

عذاب این نماند که نفس در این عالم باقی نماند
لازم آوردن اینها را با کمالی که در این عالم باقی نماند

از موده روش از خواص معتقدان درست اخلاص است توفیق
سزاین گفته است که پیوسته ما را بر عیوب نهفته ما در پرده اطلاع سپیده
و دراز آلتان آن زیاده بر توان امکان لامحالہ میگویند تا غایت
تبعات و لوازم آن در دارین بنام رسد آنرا از دشمن دوست و نزدیک
و دور حسب المقدر و می پوشد هر فروع چه پیر میان فلان نیکو شمال
و نازش و دلالت و حاصل شده که بسبب آن اختلال بعد در بنای
قرین را یافته توفیق فراط دلالت و موجب اطلاق آمده است
توضیح ابهام این توفیق و قیاس است که نماند شن یاد و باده امتیاز
که سرمایه ناز او بود باعث فراط کاشتن مراتب خواهش ماید و کردید
چنانچه در امثال سایر وقت کثرة الأدلالت داعیه الامتثال
از بی تک بسیار شورشی بار آرد و نزدیک فراط دوری شمره بخشند
مرفوع بجه استناد فلان سالار را با وجود ظهور کمال مرتبه
اطاعت و انقیاد معهود در عداد اهل عصیان بنام معدود
داشته اند توفیق چه آن است ای که از فردا سخت روی
با کمال ضعف و ناتوانی و نهایت تن آرائی و توانی دعوی
جلادت جلی و خجرت طبعی میکند از انصرام کارها که از عهد تمام
او شود تن با عتراف عجز درنداده در از قبول امر مطاع بهمانه

این سخن مرا که در این عالم باقی نماند
از موده روش از خواص معتقدان درست اخلاص است توفیق
سزاین گفته است که پیوسته ما را بر عیوب نهفته ما در پرده اطلاع سپیده
و دراز آلتان آن زیاده بر توان امکان لامحالہ میگویند تا غایت
تبعات و لوازم آن در دارین بنام رسد آنرا از دشمن دوست و نزدیک
و دور حسب المقدر و می پوشد هر فروع چه پیر میان فلان نیکو شمال
و نازش و دلالت و حاصل شده که بسبب آن اختلال بعد در بنای
قرین را یافته توفیق فراط دلالت و موجب اطلاق آمده است
توضیح ابهام این توفیق و قیاس است که نماند شن یاد و باده امتیاز
که سرمایه ناز او بود باعث فراط کاشتن مراتب خواهش ماید و کردید
چنانچه در امثال سایر وقت کثرة الأدلالت داعیه الامتثال
از بی تک بسیار شورشی بار آرد و نزدیک فراط دوری شمره بخشند
مرفوع بجه استناد فلان سالار را با وجود ظهور کمال مرتبه
اطاعت و انقیاد معهود در عداد اهل عصیان بنام معدود
داشته اند توفیق چه آن است ای که از فردا سخت روی
با کمال ضعف و ناتوانی و نهایت تن آرائی و توانی دعوی
جلادت جلی و خجرت طبعی میکند از انصرام کارها که از عهد تمام
او شود تن با عتراف عجز درنداده در از قبول امر مطاع بهمانه

این سخن مرا که در این عالم باقی نماند
از موده روش از خواص معتقدان درست اخلاص است توفیق
سزاین گفته است که پیوسته ما را بر عیوب نهفته ما در پرده اطلاع سپیده
و دراز آلتان آن زیاده بر توان امکان لامحالہ میگویند تا غایت
تبعات و لوازم آن در دارین بنام رسد آنرا از دشمن دوست و نزدیک
و دور حسب المقدر و می پوشد هر فروع چه پیر میان فلان نیکو شمال
و نازش و دلالت و حاصل شده که بسبب آن اختلال بعد در بنای
قرین را یافته توفیق فراط دلالت و موجب اطلاق آمده است
توضیح ابهام این توفیق و قیاس است که نماند شن یاد و باده امتیاز
که سرمایه ناز او بود باعث فراط کاشتن مراتب خواهش ماید و کردید
چنانچه در امثال سایر وقت کثرة الأدلالت داعیه الامتثال
از بی تک بسیار شورشی بار آرد و نزدیک فراط دوری شمره بخشند
مرفوع بجه استناد فلان سالار را با وجود ظهور کمال مرتبه
اطاعت و انقیاد معهود در عداد اهل عصیان بنام معدود
داشته اند توفیق چه آن است ای که از فردا سخت روی
با کمال ضعف و ناتوانی و نهایت تن آرائی و توانی دعوی
جلادت جلی و خجرت طبعی میکند از انصرام کارها که از عهد تمام
او شود تن با عتراف عجز درنداده در از قبول امر مطاع بهمانه

تو می بینی که در این دنیا هر چه هست
در آخرت با او حساب می آید
و هر چه در دنیا با او حساب می آید
در آخرت با او حساب می آید

عدم لیاقت انکار و نزول آن از مراتب منزلت و مقدار او در
لباس اظهار تجلّد و اقتدار متینان ^{مردی} مرفوع ^{استادگی} مرفوع ^{مردی} مرفوع
خسری در باره فلان سالار با بدن در باره انفاذ و اصدار یافته
بود و او بهانه نشاقل احوال ^{برداشتن بار} کمال ^{بار} تقال ^{بار} از قیام ^{بار} نهوض ^{بار} تقاعد ^{بار} مینماید
و ازین راه راهی شدن و آمدن بر وسعت دشواری آید ^{بار} تو ^{بار} قویع
اگر آن سبک بعد کثرت جواشی و کرانی اسباب عوا ^{بار} عوا
و مونات کاسل ^{بار} توانی ^{بار} مینماید ^{بار} و حرکت ^{بار} بهکل ^{بار} علائق ^{بار} بر ویم
ثقل ^{بار} آید ^{بار} مابعضی ^{بار} از واکتفا ^{بار} می نمایم ^{بار} و بار سنگین ^{بار} از
دوش او برداشته ^{بار} بسر تنها ^{بار} از و قناعت ^{بار} میفترمایم
مرفوع ^{بار} عامل ^{بار} اعمال ^{بار} تو ^{بار} پیش ^{بار} در ^{بار} تو ^{بار} پیش ^{بار} خوار ^{بار} زرم ^{بار} جدید
اجتهاد ^{بار} و ^{بار} تکثیر ^{بار} مواد ^{بار} عمارت ^{بار} و ^{بار} زراعت ^{بار} آن ^{بار} بلاد ^{بار} و ^{بار} بذل
ساعی ^{بار} جمیل ^{بار} بسلف ^{بار} رسانید ^{بار} که ^{بار} محصول ^{بار} ارتقای
را از ^{بار} مقدار ^{بار} معمول ^{بار} سایر ^{بار} فضول ^{بار} مضاعف
گردانید ^{بار} ^{بار} تو ^{بار} مبیع ^{بار} دم ^{بار} لغت ^{بار} مبلغ ^{بار} یا ^{بار} نقد
هزار ^{بار} در ^{بار} هم ^{بار} صیغه ^{بار} صلّه ^{بار} این ^{بار} خدمت ^{بار} شود ^{بار} و ^{بار} بان
کار ^{بار} از ^{بار} نموده ^{بار} و ^{بار} اصل ^{بار} سازند ^{بار} و ^{بار} هر ^{بار} کم ^{بار} تضعیف
بر ^{بار} فرسوم ^{بار} مقدر ^{بار} او ^{بار} بفرزند ^{بار} آید ^{بار} و ^{بار} سبک ^{بار} و ^{بار} شغری

تو می بینی که در این دنیا هر چه هست
در آخرت با او حساب می آید
و هر چه در دنیا با او حساب می آید
در آخرت با او حساب می آید

در دنیا هر چه هست
در آخرت با او حساب می آید
و هر چه در دنیا با او حساب می آید
در آخرت با او حساب می آید

بسیار است و بعضی از اینها در نزدیکی درختان میروند
و بعضی در میان درختان میمانند و بعضی در میان
درختان میروند و بعضی در میان درختان میمانند

بسیار است و بعضی از اینها در نزدیکی درختان میروند
و بعضی در میان درختان میمانند و بعضی در میان
درختان میروند و بعضی در میان درختان میمانند
بسیار است و بعضی از اینها در نزدیکی درختان میروند
و بعضی در میان درختان میمانند و بعضی در میان
درختان میروند و بعضی در میان درختان میمانند
بسیار است و بعضی از اینها در نزدیکی درختان میروند
و بعضی در میان درختان میمانند و بعضی در میان
درختان میروند و بعضی در میان درختان میمانند

و بیشتر عقل صلاح اندیش مصحت خود در فرو گذاشت پیروی بود
در ای دانش آرای نادیده پدیدت که گزند نسبت اینکه فرزند از تناول او
مضره و مسموم نماند در پیش بل از وجه سمیت شیش است و پیوستن با مثال
او از خویش پیوند در مرتبه قطع پیوند خویش هر فوج از چراه شخص
فرموده اند که فلان شخص سوم سزا جوی بوده نسبت توحید ^{تشان کرده}
خواهد بود توفیق ازین و که هر آنچه بسبب او میرسد بدان ایمان می آرد
اشتی و تبیین این ابهام آنکه انگونه مردی نادان که برفع شبهات اهل
و جدال توانا نباشد و هر آنچه از دروغ و ربهت و جائز و ناروا سموع
او گردد بدون رد و قبول و تردد و توقف آزاد در عدا بود
معدود دارد و بی تحقیق و تمیز نیک بدان بدان که زود و هر
از معاشرت معاشر مجال ^{کرده شده} گوسلال جوگشته از سعادت اقرار توحید
بشقاوت انکار آن گراید بگذرود باشد که از طریق عقاید مسدود وجود
و ایجاد و منتهای مصیر و معاد خود نمودن خویش را از سعادت
و آرزین بی بهره نماید هر فوج دولت خواهان در بار از موجب
صدور امر و الادر باره دور نمودن فلان از حضور بارگاه
بل نزدیکی درگاه در خواه مینماید توفیق سبب آنکه از روی حیات
از راه رای درست بجانب خدعه و فریب مائل شده است ^{بازگشتن} و از معنی است

بسیار است و بعضی از اینها در نزدیکی درختان میروند
و بعضی در میان درختان میمانند و بعضی در میان
درختان میروند و بعضی در میان درختان میمانند

در بعضی نسخ نثر این کلمه غرض
از این است که در بیان
آن کلمات که در این کتاب
مورد استفاده شده است
توضیح داده شده است
تا خواننده بتواند
معنی آن را بداند

سر این همه شریکان کجاست چه با وجود اینکه آن مانع اصل مضمون جهان
وجود است و این قاطع نسل عین اعیان جو در یاد رضا هر شریک جلی است
و در باطن شرک خفی عباد ابا بعد و لیا ذالیه منه و منها مرفوع
از سبب جرات و جسارت مجلسیان حضور حسرو می تخنات
صوری و معنوی که عبارتست از غیبت و عیب جوئی فلان حال
میسرود و دانتی وقت سریر این عرض است که بگد ام بایست نمایان
در حضرت شهریار چندین از نزد یکان قباب قرب درگاه
در باب فلان از ارباب عمت شمار و در بار ارباب نکویش
پژوهش عیوب کشوده اند و ازین غریب تر آنکه تکمین یکمان
در صدور این امر و در از کار فرموده اند و موقع بوسطه انحراف
اواز استقامت و انحراف با از حفظ آبروی او انتی توضیح
این توفیق بهم آنکه چون بطور پوسته که انخیانت آئین از سلوک
شاهراه یقین دیانت و دین انحراف بسته لاجرم بموجب این
جرم عظیمه مانیر تر جمیع جانب انصراف نظر عنایت و انعطاف
عنان رعایت از جهت حمایت او تجوز نمودیم از راه و جوب
مجازات مثل یاد او شش خیانت او تبرک کما بدشت آبرو فرود گذشت
اعنه خوض یکمان در باب تعرض تنگ حجاب عرض و مساله

در بعضی نسخ نثر این کلمه غرض
از این است که در بیان
آن کلمات که در این کتاب
مورد استفاده شده است
توضیح داده شده است
تا خواننده بتواند
معنی آن را بداند
این کلمات در این کتاب
مورد استفاده شده است
تا خواننده بتواند
معنی آن را بداند
در بعضی نسخ نثر این کلمه
غرض از این است که در بیان
آن کلمات که در این کتاب
مورد استفاده شده است
توضیح داده شده است
تا خواننده بتواند
معنی آن را بداند

در بعضی نسخ نثر این کلمه
غرض از این است که در بیان
آن کلمات که در این کتاب
مورد استفاده شده است
توضیح داده شده است
تا خواننده بتواند
معنی آن را بداند

بسیار از آنکه در هیچ حال از وجدانی نگزید محفوظ و محروس گشته
بافتند و گاه بدستش ^{باز} از کسب اعدا در ضمان امان آنحضرت مصون و معصوم ماند ^{توفیق} ^{مخوف} ^{باری کرده سده ۱۲}

بدین دلیل قطعی گرد بادشاهان عادل بمنزله ارواح عالم و رعیت
در مرتبه اجساد و هر که در روح از حسد نزع نمایند شک در موت او نباشد
انتهی یعنی ما دام که حضرت آفرید کار جانشانه حکمت کامله نظام سلسله
نظام عام جهان و جهانیان خواهد پدید آید و جود جهانی را که وسیله
حفظ آن نظام و مایه آرام گیتی باشد بطریق اولی محفوظ و از هر
علت استخوان امرناقد باخراج لسان از تقای فلان صیت توفیق
باخت است که از زبان نقل نموده آنچه ما آنرا گفته ایم از این ^{پس هر دو پس کردن ۱۲}
سخنان که در آن ضرر عالم و مناد رعیت است نهی و توفیق این ^{بیان آنچه}
ابهام نیست که آن شرانگیز بی سخنان دروغ بیفروغ بر ما شده که
از آن جز ابواب ایصال منسا و کلی بصلاح نظام کل نکشاید و از
رسیدن آنها بسامع فتنه انگیز بغیر تمام ضرر
عام بخواص و عوام گیتی نرسد مرفوع از چه راه
امر و الا بکوتاه ساختن دست تصرف فلان والی از تصدی
اعمال نامی و مالی بسر کار عالی سمیت اصدار یافته توفیق
بب متشکل از از نفاذ امر آنکه در از مرتبه اوست او را

بسیار از آنکه در هیچ حال از وجدانی نگزید محفوظ و محروس گشته
بافتند و گاه بدستش از کسب اعدا در ضمان امان آنحضرت مصون و معصوم ماند
بدین دلیل قطعی گرد بادشاهان عادل بمنزله ارواح عالم و رعیت
در مرتبه اجساد و هر که در روح از حسد نزع نمایند شک در موت او نباشد
انتهی یعنی ما دام که حضرت آفرید کار جانشانه حکمت کامله نظام سلسله
نظام عام جهان و جهانیان خواهد پدید آید و جود جهانی را که وسیله
حفظ آن نظام و مایه آرام گیتی باشد بطریق اولی محفوظ و از هر
علت استخوان امرناقد باخراج لسان از تقای فلان صیت توفیق
باخت است که از زبان نقل نموده آنچه ما آنرا گفته ایم از این
سخنان که در آن ضرر عالم و مناد رعیت است نهی و توفیق این
ابهام نیست که آن شرانگیز بی سخنان دروغ بیفروغ بر ما شده که
از آن جز ابواب ایصال منسا و کلی بصلاح نظام کل نکشاید و از
رسیدن آنها بسامع فتنه انگیز بغیر تمام ضرر
عام بخواص و عوام گیتی نرسد مرفوع از چه راه
امر و الا بکوتاه ساختن دست تصرف فلان والی از تصدی
اعمال نامی و مالی بسر کار عالی سمیت اصدار یافته توفیق
بب متشکل از از نفاذ امر آنکه در از مرتبه اوست او را

و لا بد از این است که در این کتاب و کتاب دیگر که در این باب نوشته شده است
بسیار از اینها یاد شده است و در این کتاب نیز یاد شده است

از نفاذ امر بر آنکه فرو و پایست ممنوع و شستیم انتهى یعنی بنا بر وجوب

مکافات انواع جنایات بد کرداران مهشال آن چون از اقبال مصوم
بر کردار او سزا دادن ^{۱۲} آن گناه کردن ^{۱۳}

مثال زبردست خود سر باز زده لاجرم مانیر بدین جریمه عظیمه مرناقد
بالکسر مانند و فرمان بادشاه ^{۱۴}

اورا بر زیر دستان خودش از جریان بازداشتیم تا مگر چون شدت
بختی روان شدن ^{۱۵}

حدت ضعف و و هین پس از قدرت و مهارت عزل بعد از امارت
بکسرتی ^{۱۶} طاقت ^{۱۷} بالکسر ^{۱۸}

دریابد بوجوب آن از فرمان واجب الاذعان زبردست خویشین برتابد
تا فرمان ^{۱۹}

مرفوع موجب امر با فراط سز زدن فلان در برنده معتقد که اما عن
علامت و عتاب ^{۲۰} قسده ^{۲۱} اعتماد کرده ^{۲۲}

چیدر راه ابا و اجداد خسری بجان بازی زبان زرد خواص و عوا
چید ^{۲۳}

چه باشد تو قمع خلط او با اهل ابتلا بغضب و سخط ما و سا اهل
بصیح آبروش ^{۲۴} متعلق ابتلا ^{۲۵} آسانی ^{۲۶}

در امر طبش و قهر ما موجب انشده انتهى یعنی فرط معاشرت و امیزت
نغمه سخن گرفتن و حلا کردن

او با مشهوران و مفضوبان با که بفاق مشوب و بسبب عدم اتفاق
نغمه سخن گرفتن و حلا کردن

منگوب اندا که خد انخواسته از بود مذهب حسن ارادت ته دل و کدورت
به عالی استی رسانیده شده ^{۲۷}

مشرب صفائی مودت باطنی نخواسته باشد لا محاله دلالت
اطمینان ^{۲۸}

ظاهری بر سهل انگاری و شست گیری غایبه خشکی غضبناکی ما دارد
اطمینان ^{۲۹}

مرفوع بجه و چه جو ز صد و رام مطاع باقیاع انواع شر و ایصال
اطاعت کرده شده ^{۳۰} جهت ^{۳۱} رسانیدن ^{۳۲}

انسانم کمال در باره فلان فرموده اند و قمع بسبب آنکه خیر جاری و
اطاعت کرده شده ^{۳۳}

بر و امر از سایر اجبار و ابراز باز داشته مرفوع از چه فرموده اند
گفته شده ^{۳۴}

این همه از کلام او واقع شده است
و در این کتاب نیز یاد شده است

بفغان خیرستان با بدست خود گرفته
و در این کتاب نیز یاد شده است

بیران عالی نشان با بدست خود گرفته
و در این کتاب نیز یاد شده است

بسیار از اینها یاد شده است
و در این کتاب نیز یاد شده است

بسیار از اینها یاد شده است
و در این کتاب نیز یاد شده است

بسیار از اینها یاد شده است
و در این کتاب نیز یاد شده است

بسیار از اینها یاد شده است
و در این کتاب نیز یاد شده است

بسیار از اینها یاد شده است
و در این کتاب نیز یاد شده است

بسیار از اینها یاد شده است
و در این کتاب نیز یاد شده است

بسیار از اینها یاد شده است
و در این کتاب نیز یاد شده است

ای در مشایخ این کتاب است که در هر یک از اینها...

که پیوسته بر روی همگی عایا و بر ایا باز است برای ایصال مرسومات
بضم و منشا سرت جاره اجا چشم و اجناد و تازگی کشا و باید باید که
بره فلان جزو اعمد مید افزا چیزی دیگر نباشد تو قبیح بوسطه آنکه
او کلام را در مقام کرده جای داده نتهی یعنی چون از ان ناشاسته
در او ان کار و میدان که در امری خبر گفتگوی لاف و کرافت
رومند به و سوا سی قول بیجا در مقام فعل امری از و بعمل می آید
باید که سخنان رضا نمود در جا آمنتر خرسند و خوشنود کرده
مرفوع بچسب فرموده اند که فلان قدیم ان خدمت سزاوار
نهایت مراتب اسارت و بدست انتهی یعنی فلان بنده
دیرین که پدر بر پدر داغ بندگی بر حسین و کمر بستاری بر میان دارد
با وجود عدم ظهور عصیان چگونه بسزاواری انواع آزار و پزیری
برو حکم فرموده اند تو قبیح بجهت آنکه روح و جسمش پرورده نعمت
و بر آورده تربیت ماست و با وجود این مرتبه حسان از انده نشاید
ما غفلت میوزر دانتهی یعنی بختیاران دهنه ناسی کفران که در معنی
اشد انواع کفر است در مقام برات ذمت همت از حقوق حسان
و ان نعمت حقیقی حق اسارت بجای آرد و با آنکه ارواح و اجساد ابا
واجب ادش نیز بقوت نعمت عدل حسان نکند آل ساسان تربیت

و تفسیر این است که در هر یک از اینها...
از و از چهره و حسن...
باید که در هر یک از اینها...
و تفسیر این است که در هر یک از اینها...
از و از چهره و حسن...
باید که در هر یک از اینها...
و تفسیر این است که در هر یک از اینها...
از و از چهره و حسن...
باید که در هر یک از اینها...